

بیوی نافه کاخر ..

بیوی نسافه کاخر صبازان طره بگشاید

زتاب جعد مشکینش چه خون افتاد دردلها

بوی - معانی بسیار دارد ولی در اشعار خواجه بمعنی آرزو و نیز در مفهوم

حقیقی خود یعنی شمیم و بوئیدن استعمال شده است. مثال برای آرزو از حافظ:

چه جورها که کشیدند بلبلان از دی بیوی آنکه دگر نوبهار باز آید

بیوی آنکه زمیخانه کوزه‌ئی یابم می سبوی خرابانیاں کشم بردوش

بیوی زلف و رخت میروندومی آیند صبا بغالیه سائی و گل بجلوه گری

مثال برای شمیم و بوی معروف:

گرچه بیوی وصلت در حشر زنده گردم سر بر نیارم از خاک از روی شرمساری

بهر حال اگر بمعنای بوئیکه بمشام میرسد بگیریم پس (ب) اول کلمه

(بیوی) سببیت را افاده میکند. و اگر بمعنای امید و رجاء باشد در این صورت

معنای معیت دارد.

نافه - جسم خوشبوئی است که از آهو میگیرند و آهو دونوع است

آهوی سفید و آهوی مشکین. شاعری هردو را در یک بیت جمع کرده است.

چشم آهوست ولی آهوی مشکین خطا

چشم خوبان دگر در غمت آهوی سفید

بنابراین آهوی مشکین در کشورهای چین ، خطا ، ختن و هندوستان پیدا میشود چنانکه حافظ نیز فرماید .

مژدگانی بدهای ای خلوتی نافه گشا که ز صحرای ختن آهوی مشکین آمد البته خلوتی نافه گشا ، کنایه از شاعر خوش سخن است . و نیز در جای دیگر فرموده :

جگر چون نافه ام خون گشت و به زینم نمی باشد

جزای آنکه با زلفش سخن از چین خطا گفتم

در کتابی خوانده ام که وقتی این آهووان بایکدیگر بازی میکنند در اثر جست و خیز حرارت کسب نموده بدنشان گرم میشود ، باین سبب بناف حیوان چند قطره خون میافتد و در نتیجه تکرار این عمل نافه پر خون میشود و بموقع میافتد و این آهووان سالی یکبار نافه میاندازند و نوشته اند که مشک وقتی از ناف آهو جدا میشود بو ندارد در اثر معالجات و تربیت بعدی است که معطر میشود و نیز از هر علفی که حیوان میچرد مشک حاصل نمیشود بلکه مشک از آهو بی بدست میآید که از لاله و سنبل چرانماید . چنانکه سلمان ساوجی باین مطلب اشاره میکند :
 دراج و بوم او همه شاهین کند شکار و آهو دشت او همه سنبل کند چرا
 صبا - در لغت بمعنی باد است اما در زبان شعرا باد است که از جانب کوی جانان بیاید . چنانچه خواجه فرماید :

بوی مشک ختن از باد صبا می آید

این چه بادی است که او بوی شما می آید

میدهد مژده بیعقوب حزین از یوسف

بیا نویدی ز سلمان به سبا می آید

نکته مشک ختن میدهد از جیب نسیم

کاروانی مگر از ملک خطا می آید

طره - قسمت بالای پیشانی است که عرب آنرا ناصیه گفته و بعدها به موهائیکه از ناصیه به پیشانی میریزد طره اطلاق کردند .

(جمع طره - طرر میآید بضم طاء و بفتح راء)

نافه گشائی کردن - کنایه از نشر بوی خوش است که یابوسيله باد صبا انجام میگیرد یادستیکه تطاول بسوی گیسوئی کند و بوی خوش آنرا پخش نماید .
به ادب نافه گشائی کن از آن زلف سیاه

جای دلهای عزیز است بهم برمرزش

تاب - در فرهنگ جامع البرهان به ۶ معنی آمده ولی در شعر حافظ بمعنی پیچیدگی مو و همچنین بمفهوم غضب و عتاب استعمال شده و این هنری است که حافظ هر دو مفهوم تاب را در نظر گرفته و همراه نافه و طره در آورده است .

مثال برای تاب بمفهوم قهر و خشم :

چو دست بر سر زلفش زخم بتاب رود

ور آشتی طلبم بر سر عتاب رود

مثال برای پیچیدگی :

تاب بنفشه میدهد طره مشکسای تو

پرده غنچه میدرد خنده دلگشای تو

جعد - بفتح جیم صفت است برای مو و موی مجعد یعنی موئی که بشکل حلقه‌های زنجیر باشد .

چه - مبالغه را میرساند مانند این بیت از سعدی

چه سالهای فراوان و عمرهای دراز

که خلق بر سرما بر زمین بخواهد رفت

محصول بیت - در این آرزو بودیم که صبا بطره تابدار جانان بوزد و بوی خوش طره مشکسای دوست را بطرف ما برساند . بعلت این گستاخی که باد کرد و میخواست زلف مجعد جانان را در هم بریزد از تابدار شدن گیسوی پرچین و شکن یار از فرط انتظار در آرزوی خام وصال خون در دلها افتاد .

بدان هوس که بمستی بیوسم آن لب لعل
چه خون که در دلم افتاد همچو جام ونشد.

من مکرر از خود پرسیده‌ام چه عاملی این قدرت و شجاعت و صراحت را بسعدی میدهد و زبان او را بدین ابیات ارزنده‌ای که به انکیانو و یا ابوبکر بن سعد خطاب کرده است می‌گشاید؟ اول و قبل از همه بی‌طمعی و بی‌غرضی است. از حکایت‌ها و پندهائی که در باب سوم گلستان و باب ششم بوستان آورده و فضیلت قناعت و عزت نفس را با تعبیرهای گوناگون و تمثیل‌های جورا جور ، زیبا نشان داده است بخوبی میتوان استنباط کرد که سعدی اهریمن حرص را در بند افکنده و استغنائی او ویرا در نظر هیئت حاکمه و در میان مردم مکرم و محترم کرده است .

(قلمرو سعدی)